

## تکریم سالروز آغاز قیام زنده‌یاد شیخ محمد خیابانی

### ملتی که از مرگ نترسد هرگز نمی‌میرد

■ **علی احمدی فراهانی**

روزهایی که بر ما می‌گذرد، عنوان «آغاز قیام شهید شیخ محمد خیابانی» را بر خویش دارد. آن روحانی روشن‌بین و پیشرو، در دوره‌های حساس و تعیین‌کننده از تاریخ کشور، در منطقه آذربایجان پرچم آگاهی و مبارزه را برافراشت و با همتی شگرف تعقیب کرد. اینک در تکریم این رویداد ارجمند، کلماتی قصار از آن مجاهد بزرگ را برگزیده‌ایم که تا هم اینک دارای جلالتند و می‌توانند «امروز ما» را مددگار باشند. امید آنکه مقبول افتد:

اولین لازمه شرافت یک ملت استقلال است.

■ استقلال ملت‌ها را فقط فضایل و اخلاق عالیه می‌تواند محفوظ بدارد.

■ حافظ و نگهدار استقلال هر ملتی شجاعت و قهرمانی اوست.

■ هر گاه می‌خواهید آزاد باشید باید برستش حقیقت را پیشه خود سازید.

■ بدون حقیقت آزادی میسر نیست.

■ یک ملت نمی‌تواند بدون معارف آزادی خود را محفوظ بدارد.

■ در راه زندگی شرافتمندانه باید از جان و مال گذشت.

■ زنده یاد ملتی که برای زنده داشتن آزادی، زندگی را دوست دارد.

■ آزادی مستلزم مساوات است، در مقابل قانون همه برابریم.

■ هیچ نوع آزادی را نمی‌توان تصور کرد که به ما اجازه دهد‌الی الابد خطاکار باشیم.

■ شمار هر قدر آزادی‌خواه باشید هستند جماعتی که از شما آزادی‌خواه‌ترند.

■ ایران را ایرانی باید آزاد کند.

■ هر زمان اقتضایی دارد که با میزان علم و معرفت بشر تغییر پذیر است.

■ عوام وقتی که می‌خواهد کاملاً می‌خواهد وقتی که بیدار شد دیگر فعالیت تدریجی را قبول نمی‌کند.

■ عوام بی‌اراده و بی‌اختیار است و تابع جریان و تلقینات.



میرزا اسحاق خان

■ تمایل عوام به موهومات است، معرکه و افسانه‌های یک درویش بیشتر از کنفرانس‌های یک دانشمند او را جذب می‌کند.

■ در تعین عیصار و قیمت ملت‌ها سنجیه بالاتر از همه چیز است.

■ هر دوره تاریخی که در حیات یک هیئت اجتماعی رخ می‌دهد با قلم یک نفر مورخ یا سه فرمان یک زمامدار امور تعیین و تحدید نمی‌شود.

■ حوادث اجتماعی محصول و نتیجه عوامل طبیعی است.

■ نه ممکن است تاریخ را فریب داد و نه ممکن است زمان را از سیر سریع خودش باز داشت.

■ انتظام و انضباط یک شرط عمده موفقیت است.

■ مقنن‌ترین فرقه‌های سیاسی اروپا فقط به انتظام و دیسیپلین خودشان امتیاز دارند.

■ انسان باید در حیات خودنی مشغول کار شود که گویا هیچ‌گاه نخواهد مرد.

■ ما فداپایان اولاد خودمان هستیم، ما خواهیم مرد تا آنکه زنده بمانند.

■ با یک فداکاری کنید تا آتیه شما و اولادتان تأمین شود.

■ اندوختن سهل است و نگهداری مشکل.

■ برای گذشتن از یک حالت موجوده به یک حالت جدید، قدرت و مناتت جوهری لازم است.

■ هر گاه صمیمیت و صداقت شما به درجه کفایت و کمال باشد هیچ نیرویی منصور نیست که بتواند بر شما غلبه کند.

■ اضطراب‌ها در حیات افراد و جماعات یک عامل بیماری، احتیاط و تدبیر است.

■ یک اضطراب معقول و عاری از عصبانیت، بهترین استاد سیاسی است که راه‌های رفتنی و کار‌های کردنی را به جماعت نشان می‌دهد.

■ اقوام مضطرب و دوراندیش زحمت می‌کشند و رنج می‌برند و ثمرات شیرین آنها را نسل‌های بعد برمی‌دارند.

■ طبیعت میدان یک مجادله عمومی است که زندگی را پاداش مظفرین و غالیبن قرار داده است.

■ در این کارزار بزرگ، ناتوانان و ضعفا نمی‌توانند بزیند.

■ برای تأمین حیات و بقا در این جهان باید از ضعف و ناتوانی دوری گزید.

■ اعتماد به نفس یک شرط عمده موفقیت است.

■ یک تشکیلات محروم از دیسیپلین از عدم موفقیت به عدم موفقیت می‌غلند و همیشه راه سقوط و انحطاط را می‌پیماید.

■ **محمدرضا کائینی**

در هفدهمین روز از فروردین ماه ۱۲۹۹شمسی، قیامی آغاز یدن گرفت که بعدها به «نهضت آزادی‌یستان» شهرت یافت. رهبری این حرکت در اختیار روحانی جوانی به نام «شیخ محمد خیابانی» بود که افکاری از جنس آزادی‌خواهی و تجدید را تبلیغ می‌نمود. حرکت اصلاحی خیابانی فراز و فرودهای فراوانی را از سر گذراند و

بعدها در تحلیل‌های تاریخی نیز، گرایشاتی گوناگون را رقم زد. با این همه نمی‌توان از نظر دور داشت که تحلیل نهضت آزادی‌یستان از تحلیل شخصیت خیابانی جدا نیست و بدون بازشناسی بیشتر این رویداد تاریخی، دو روایت از تحلیلگران این نهضت را برگزیده‌ایم که در شناخت این رویداد تاریخی مؤثر توانه بود. امید آنکه تاریخ‌پژوهان و علاقه‌مندان را مقبول آید. ■ ■ ■

■ **روایت اول**

***صادق رضازاده شفق:سخنرانی‌های او، مدرسه‌های عقل و کیاست بوده‌است***

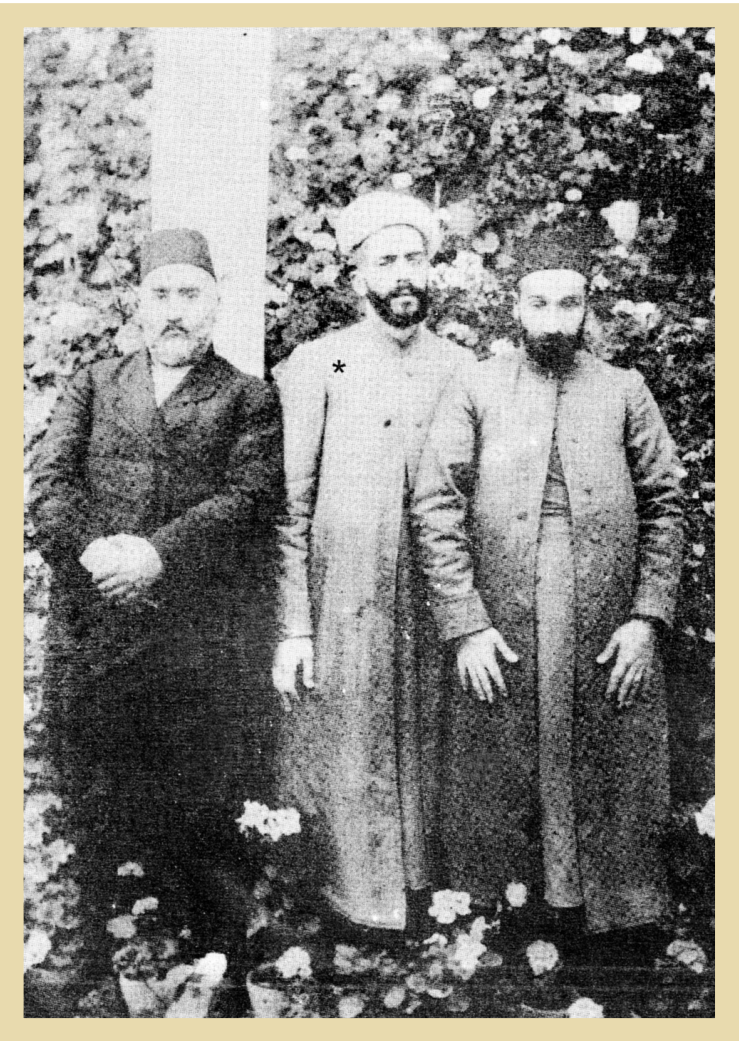
راوی نخست این گزارش، صادق رضازاده شفق از جمله مشاهدان و فعالان نهضت مشروطیت ایران است. او به رغم آنکه هیچ‌گاه در التزام رکاب خیابانی نبوده،

اما به فاصله‌ای اندک پس از کشته شدن او به تبریز

رفته و آثار حرکت سیاسی و اجتماعی وی را به چشم دیده است. او بعدها بخشی از مشاهدات و تحلیل‌های خویش از نهضت آزادی‌یستان را بدین شرح روایت نمود:

«شیخ محمد خیابانی یکی از آزادی‌خواهان این مرزوبوم بود و قدرش از این نقطه نظر، بلند است و گمان می‌کنم قیمت او را جوانان ایران، تازه بهتر خواهند دانست. شیخ از آن اشخاص نادر انقلاب ایران بود که تمام توجهش معطوف به تنویر افکار مردم بود. نگارنده در دوره «قیام» شیخ در خارج ایران بودم. اصلاً شیخ را شخصاً نمی‌شناختم. یک سال از کشته شدن شیخ می‌گذشت که به آذربایجان آمدم. نشانه ذکاوت، نور صفا و صمیمیتی که شیخ در چهره‌های بعضی از جوانان تبریز از خود به یادگار گذاشته و گذشته بود، بزرگی او را در یک نظر در چشم مجسم کرد. مجالس نطق روزانه شیخ که قسمتی از آنها به قلم جوان پرشور ایرانی، مرحوم میرزا تقی خان رفعت در اوراق «تجدد» ثبت است، بی‌مبالغه مدرسه‌های عقل و کیاست بوده‌است.

این شخص معنی آزادی و حقایق اجتماعی و تکالیفی ملی را، چندین ماه متعاقب در بیانات مسلسل‌وار و مؤثر هر روز ساعت‌ها به مردم تلقین می‌کرد. شور و نوری که تأثیر این بیانات در ذهن عده‌ای از اهالی آذربایجان به حصول آورده است،



▲ از راست به چپ: حاج علیقلی گنجی، شیخ محمد خیابانی و حاج محمدعلی بادامچی

در هفدهمین روز از فروردین ماه ۱۲۹۹شمسی، قیامی آغاز یدن گرفت که بعدها به «نهضت آزاد یستان» شهرت یافت. رهبری این حرکت در اختیار روحانی جوانی به نام «شیخ محمد خیابانی» بود که افکاری از جنس آزادی‌خواهی و تجدید را تبلیغ می‌نمود. حرکت اصلاحی خیابانی فراز و فرودهای فراوانی را از سر گذراند و بعدها در تحلیل‌های تاریخی نیز، گرایشاتی گوناگون را رقم زد. با این همه نمی‌توان از نظر دور داشت که تحلیل نهضت آزادی‌یستان از تحلیل شخصیت خیابانی جدا نیست و بدون «این»، سخن گفتن درباره «آن» ناتمام است

فرز و نشیب‌ها و چالش‌های «قیام شیخ محمد خیابانی» در آئینه ۲ روایت

# سلطنت اشرا ر کجا و سلطنت افکار کجا؟!

تازه را بدین طرز بیان، در عمرش نشنیده بود و تصور نکنند که شیخ گفت و او هم شنید! گوینده رفت و شنونده نیز خاموش شدا حقیقت شراره‌ای در دلم که هر چه در ظاهر خاموش شود و زیر خاک و خاکستر پنهان شود، باز وقتی شعله می‌زند، چشم‌ها را خیره می‌کند. شیخ محمد خیابانی مرد و به زیر خاک سپاه رفت و قائلین او، حتی آن رجاله‌های بی‌خبر که نسبت به تعنّش شی بی‌احترامی کردند، زنده‌اند.

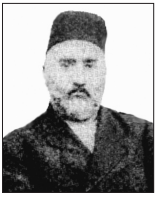
حتی بعضی از آنها هنوز شتون و حرمت دارند، ولی در حقیقت شیخ زنده است و آنها مرده‌اند! آنها عده‌ای داشته‌اند. آنان که نه برای خود، بلکه برای دینار و درمند. اینها انبای زمانند که کار را موافق مذاق حاکم وقت انجام می‌دهند، خواه معاویه باشد و خواه علی و راه به حکم زور و زر می‌پیمایند، خواه فانی و خواه آلی! آنچه از اینها می‌بینید شکمی است و چند ذرع روده که از گردنشان آویخته و حلقه به گوششان کرده است. اینها در مقام آدمیت ارزشی ندارند و در بازار حقیقت به پشیزی نمی‌ارزند! آن‌جا و جلال آنها، نباید چشم‌ها را بفریبد.

قارون هلاک شد که چهل خانه گنج داشت! شکم‌پروری و شهبوت‌رانی را خوکان نیز توانند و خران نیز دانند! دنیا زنده کسانی است که فکری و مسلکی داشته‌اند. آنان که نه برای خود، بلکه برای حق و حقیقت زندگانی کرده‌اند. آن روز که شیخ زبر زمین خانه همسایه‌اش، به دست قزاق‌های آرموده روسی کشته شد، همان روز نیز او را سروش فانی و تاج شاهی به سر نهاد و زمام حکومت در عالم افکار را به دستش داد. سلطنت اشرا ر کجا و سلطنت افکار کجا؟! شیخ برای اصلاح افکار کوشید

و در آن راه نیز مرد.»

■ **روایت دوم**

***محمدعلی بادامچی: پیکر شیخ را با هلله به دربار مخبرالسلطنه بردند!***



حاج محمد علی بادامچی– همانگونه که اسناد و تصاویر می‌گویند– از فعالان مشروطیت دراصفهان و بشاران و مصاحبان نزدیک شهید شیخ محمد خیابانی بود. او در فرز و نشیب‌های «نهضت آزادی‌یستان»، به جان او را همکاری و معاونت نمود و از روزهای پرفراز و نشیب آن، خاطراتی شنیدنی داشت. بادامچی بعدها و در نوشتاری که برای یکی از یادمان‌های شیخ قلمی کرد، بخشی از خاطرات خود از دوست دیرین بازنوشت. در بخشی از مسوده بادامچی، دوران فرود نهضت و شهادت شیخ، اینگونه روایت شده‌است:

«وقتی این نهضت با نزاکت و قیام اخلاقی– ملی، شش ماه طول کشید، هر روز مرحوم خیابانی مرام ملیون را به آواز بلند و بیانات کافی، به صورت نغز و بدیع، به عنوان نطق به اهالی می‌گفت. مرام دموکرات‌ها از قیام و علو مرتبه و بلندی مقام آن

یگانه قائد آزادی و شهید راه حریت را، به‌طوری که گفته شد صفحات جریده تجدد– که روزانه نطق‌های آن رادمر در ا ضبط می‌کرد– شاهدهی صادق است.

مقصد قیامیون در اصلاحات داخلی، تشکیل یک قشون منظم و با دیسیپلینی تحت سرپرستی صاحب‌منصبان ایران و اصلاحات اقتصادی و تأسیس مؤسسه‌های ملی و روی کار آوردن یک کابینه صالح و مقتدری بود که اقلا دو سال روی کار بماند و به هرج و مرج ایران و حکومت‌های دره‌بگی خاتمه بدهد و آوردن مستشارهای فنی و متخصص از دول بی‌طرف برای اصلاح مالیه، استخراج معادن، تسطیح طرق و بسه کار انداختن چرخ‌های مملکت به طرف ترقی و تمدن، از دیگر اهداف این نهضت محسوب می‌شد. آنچه گفته شد، اجمال مرام قیامیون بود. این نهضت از تبریز طلوع کرد و امید داشتند تمام نقاط ایران بدان تأسی کنند و ایران را از گرداب فلاکت و پر نگاه هلاکت نجات دهند. نزدیک شش ماه قیامیون با کمال مناتت این مقصد را تعقیب می‌کردند و جلوی هر گونه انتریک، تفتین و افساس را می‌گرفتند. به شهادت اشخاص بی‌طرف از تجار، کسبه و اعیان، اگر قیام ملیون تبریز نبود یا آنکه این نهضت در دست دیگری بود، حتماً مملکت به طررف انارشسی‌گری و هرج و مرج می‌رفت و بالاخره نظیر همسایه شمالی خود می‌شد و زمینه هم کاملاً مهیا و آماده بود. تنها وطن‌پرستی و فداکاری فرقه دموکرات، درایت، عقل، کفایت و تدبیر فقید شهید خیابانی بود که جلوی این سیل بلا را گرفت و مملکت را از بدبختی غیر قابل تحمل نجات داد و استقلال ایران را حفظ کرد و امسوال و اعراض اهالی را از تعدی و تجاوز اشرا ر خلاصی داد.

تنها این خدمت بزرگ – که فقید شهید به این مملکت کرد و تمام دوست و دشمن مقر و معترفند– کفایت می‌کند و شهادت می‌دهد که دموکرات‌ها و قائد و لیدر محبوبشان، غیر از وطن‌پرستی و حفظ عظمت ایران و تأمین آزادی و تحکیم قانون اساسی، نظر دیگری نداشته‌ست و لعنت می‌فرستند به کسانی که یا از راه اغراض فاسد یا به دلیل عدم بصیرت و اطلاع، دموکرات‌ها را آشوب‌طلب می‌نامیند یا به اینها تهمت تجزیه آذربایجان از ایران را می‌زنند، چطور می‌توان تصور کرد دموکرات‌ها قائل به تجزیه آذربایجان شوند، در حالی که اصل مهم مرام آنها و شالوده تشکیلات فرقه دموکرات، روی مرکزیت ریخته شده‌ست و ترقی

دموکرات‌ها هستند که با جمعیت اتفاق و ترقی – که قائل به عدم مرکزیت بودند– همیشه در زد و خورد و معارضه بودند. شعار فرقه دموکرات که با مخلوط برجسته در تمام نشریات و جوامع خود درج و به عموم اعلام کرده این است: «آذربایجان جزء لاینفک ایران است» مبارزه دموکرات‌ها با ترک‌ها و آن همه حبس و فشار، سر همین مسئله بود که ترک‌ها بی‌می‌خواستند آذربایجان را– که فعلاً ترک‌زبان است– به خودشان ملحق کنند و دموکرات‌ها قبول نکردند و مخالفت کردند.

خالصه در اثناای این قیام، کابینه وثوق‌الدوله سقوط کرد و آقای مشیرالدوله روی کار آمد. به تصور اینکه علت این قیام، فقط شدت با کابینه وثوق‌الدوله بوده‌است، خواست قیام و نهضت ملی را ساکت کند و با مرحوم خیابانی وارد مذاکره شد. خیابانی مرام و مقصود اصلی ملیون را به آقای مشیرالدوله اظهار کردند و ضمناً گفتند: صلاح دولت و وطن‌پرستان در این است که این قیام ادامه یابد و به آقای مشیرالدوله و سایر زمامداران و هیئت دولت وقت به صراحت، مکرر گفتند: کابینه حاضر بدون استظهار به تکیه‌گاه قوای ملی، محال است چند ماهی دوام بیاورد و لابد مشیرالدوله محلل کابینه دیگری است که خلف وثوق‌الدوله خواهد شد! با این ملاحظه ادامه قیام را صلاح دانستند. آقای مشیرالدوله قبول نکرد. آقای مخبرالسلطنه را که و کیسل تهران و در آزادی خواهی و وطن‌پرستی معروف بود، به سمت حکومت آذربایجان به تبریز فرستاد.

با وجودی که ملیسون با نظرفی فوق و دلایل مقنن، لزوم و وجوب ادامه قیام را ثابت کردند، که در غیاب مجلس بدون استظهار به قوای ملی، این کابینه بیش از سهه ماه عمر ندارد و اصلاً کابینه‌های سیاه و سفید روی کار آمده و در نتیجه کشمکش‌های کابینه، مملکت زیاده از سابق دچار هرج و مرج شده است و به پر نگاه فنا و زوال خواهد رفت، باز قبول نکرد آقای مخبرالسلطنه دو اسبه برای خفه کردن قیام و آزادی، از تهران به تبریز تاخت و اواسط ذیحجه سال ۱۳۳۸ وارد تبریز شد. با بیاناتی که مخصوص مشارالیه است، پیغام‌هایی بی‌وجه به مرحوم خیابانی می‌داد و باطناً مشغول تهیه قوا بود تا قیام را خفه و نور آزادی و نهضت ملی را یکباره خاموش کند! ملیون که همیشه اکتاکلمان به صحت عمل و نیت پاک خود بود، حاضر نشده بودند قوه مسلحه حاضر و در موقع ضرورت دفاع کنند.

علاوه بر آن از مخبرالسلطنه انتظار نداشتند و تصور نمی‌کردند برای خفه ساختن آزادی، از اسلحه و زور استفاده کند و می‌دانستند مخبرالسلطنه خشنیده و دریافته‌است که دولت وقت و کابینه وثوق‌الدوله، تکلیف خفه کردن آزادی با استعمال اسلحه را به شاهزاده عین‌الدوله – که به اصطلاح فامیل

## روزنامه جوان | شماره ۵۰۶۰

مخبرالسلطنه مستبید و فرتوت بود– کردند و حتی آتریاد اردبیل را برای این منظور به تبریز اعزام ساختند.

شاهزاده مینور زیر بار این ننگ تاریخی نرفته و صراحتاً گفته بود: ببخشید این کلاه را به سر دیگری بگذارید، نمی‌توانم در آخر عمرم دست خود را به خون ملت آغشته کنم! ولی آقای مخبرالسلطنه، آن مؤسس آزادی! معلم حریت! و نماینده ملت عصر روز ۲۸ ماه ذیحجهالحرام، پس از آنکه تمام وسایل کودتا را مهیا کرده بود، به قزاق‌خانه رفت و شبانه با رئیس روسی قزاق – علی روایه– پاره‌ای از مأموران دیگر که در این مذاکره شرکت داشتند نقشه حمله به آزادی خواهان و آزادی را کشید و همان شبانه شروع به عملیات و طلوع آفتاب مرکز قیامیون و آزادی‌خواهان را ا بمباران کرد و به عقیده خود مخبرالسلطنه، چند تن آزادی‌خواه را کشت و به خون آغشته ساخت! پس از این فتح به عالی‌قاویو آمد و مستبدان و دشمنان آزادی را به دربار احضار کرد و ایشان هم به والی آزادی‌خواه‌ها تهدیت گفتند، در حالی که فرمان فرمای آزادی‌خواه بسر صندلی حکومت با کمال عظمت مستقر بود، قوه غالب قریب ۳۰۰ خانه آزادی‌خواهان را یغما و تاراج کرد!در مقابل بعضی‌ها شکایت از وحشی‌گری قزاق‌ها کرده بودند که خود مخبرالسلطنه گفته بود: قوه غالب باید این کارها را بکند و تا سه روز مجاز است! پس از استقرار در حکومت، به قزاق و نظمیاه پرسید: به هر وسیله ممکن، مرحوم خیابانی را زنده یا مرده پیدا کنند. بنابراین روز بیست و نهم ذیحجه پس از آنکه خانه فقید مرحوم را غارت و خراب کردند، دو نفر قزاق با راهنمایی یک سگ بچه، محل اختفای فقید شهید را – که در منزل آقا شیخ حسن میانجی بود – کشف کردند و آن مرحوم را با چند تبر تفنگ کشستند و بیدان هم قناعت نکردند و بازویش را قطع کردند! سپس جنازه‌اش را در نهایت بی‌احترامی بیرون کشیدند و روی نزدیک کوچکی گذاشتند و به هلله‌ها و شادی مثل اینکه مملکتی را از اجنبی فتح کرده‌اند، به دربار آقای مخبرالسلطنه بردند! حکمران آزادی‌خواه! که با کمال کبر و غرور بر مسند حکومت نشسته بود و متملقین دروش را گرفته بودند، یکمرتبه صدای هلله و دست زدن‌ها را شنید، پیشخدمت را فرستاد که تحقیق کند! پیشخدمت جواب آورد که جنازه شیخ محمد را آورده‌اند. آن نماینده مجلس، آن آزادی‌خواه

## روزنامه جوان | شماره ۵۰۶۰

صادق رضازاده شفق: تاریخ هر چه بگوید یا نگوید، تنها حقیقت آنکه شیخ از معدودترین مجاهدین معنوی و جنگاوران فکری بوده‌است که او را در نظر آیندگان بزرگ خواهد کرد. شیخ فقر معنوی و استیصال فکری عوام بدبخت را خوب دیده و فهمیده بود. «قیام» او را نباید در کنتی بر ضد فلان وزیر یا امیر دانست. او مقصودی عالی تر داشت. قیام آذربایجان مقدمه یک نهضت فکری بود. آذربایجانی این چنین فکر‌های تازه را بدین طرز بیان، در عمرش شنسنیده بود و تصور نکنند که شیخ گفت و او هم شنید! گوینده رفت و شنونده نیز خاموش شد!

وطن‌پرست – که حب ریاست چشم و گوش را کو رو کر کرده بود– با بی‌اعتنایی تمام با کمال تحقیر گفت: ببرد یک جایی دفن کنند! اگر تمام سبانی‌مخبرالسلطنه قابل عقو بوده باشد، تنها این بر رحمی و بی‌وجدانی مخبرالسلطنه، ابداً قابل اغماض نیست که پیکر فقید شهید را– که او هم نماینده مجلس و قائد یک جمعیت وطن‌پرست بود– به پیش چشمش بیاورند و متأثر نمی‌شود و وظایف انسانیت را به‌جا نمی‌آورد که جای خود، بلکه تا آن اندازه تحقیر و بی‌اعتنایی می‌کند؛ با العجب! آیا ممکن نبود به تشکیلات رفقا و برانت خود را ظاهر آواز خون شهید سعید ثابت کند و جنازه را با احترام تجهیز و تدفین کنند، ولی خدا خواست ماهیت مخبرالسلطنه بر همه کس معلوم شود و جای بهانه و عذری نگذارد و این آخرین جنایت را در حق جنازه آن مرحوم معمول دارد!

بلی‌خیابانی را کشند و قاتلش را در همان روز، دو درجه ترفیع رتبه دادند! ولی قاتل حقیقی هزار درجه از رتبه و مقام خود تنزل کرد و تا آخر تاریخ هم اسم او را به لعنت ضبط خواهد کرد! از مرحوم فقید، شش اولاد صغیر، چهار پسر و دو دختر به یادگار مانده است. سه پسر و دو دختر ش، مشغول تحصیل و تدریسند. دولت با تصویب مجلس، ماهی ۱۵۰ تومان برای مصارف فامیل و مخارج تحصیل اولادش حقوق معین و پرداخت کرد.<sup>(۱)</sup>

■ **نویشت:**

(۱) این گزارش بسه فاصله‌ای تقریباً کوتاه از شهادت شیخ به رشته تحریر درآمده است.